

اثربرداری بازرگان از جریان‌های عصری، در تفسیر قرآن

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۹ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۲

حمیدرضا فهیمی تبار؛ استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه کاشان

مریم جدادی؛ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد قرآن و حدیث دانشگاه کاشان

چکیده

با گذر زمان و نمود مکاتب مادی‌گرا در اروپا و به تبع آن ممالک اسلامی، تفسیر قرآن هم سمت و سوی جدیدی یافت به نحوی که مفسران از همین اندیشه‌ها و تحولات عصر، در جهت تفسیر قرآن تأثیر پذیرفتند. این نظرات به مرور به ایران هم راه پیدا کرد. مهدی بازرگان از جمله مفسرانی است که این تأثیر را در تفسیر خود نشان داده است. به عبارتی بازرگان تا حد زیادی تفسیر خود را به نیازهای دوران و شبهه‌های برآمده از مکاتب عصری چون: لیبرالیسم، داروین‌سیسم و کمونیسم و مارکسیسم و اندیشه‌ها و نظریات مطرح شده مدرنیته همچون دموکراسی اختصاص داده است. این نوشتار که به شیوه کتابخانه‌ای و توصیفی و تحلیلی فراهم آمده به چگونگی اثر پذیری تفسیر بازرگان از جریان‌های روز پرداخته و ثابت کرده است که وی در تفسیر قرآن از این اندیشه‌ها متأثر بوده و توانسته با استناد به آیات قرآنی، برخی اصول و نظریات مطرح شده در مکاتب ماتریالیستی و نیز جریان‌ها و تحولات عصر خود -در قالب رد یا نقد و در برخی موارد، تأیید آنها- پاسخ دهد.

کلید واژه‌ها: تفسیر قرآن، جریان‌های عصری، مهدی بازرگان.

طرح مسأله

دوره پس از عصر رنسانس مقارن با حیات بازرگان، دوره‌ای بود که اندیشه‌های ماتریالیستی به اوج خود رسید. اندیشه‌هایی که به نوعی با دین و آموزه‌های قرآنی و به طور اخص، قرآن کریم معارض بوده و با طرح آرا و نظریات قرآن را مورد هجوم و شبهات زیادی قرار می‌دادند. به عنوان نمونه مارکسیسم و کمونیسم که دو نمونه از مهمترین مکاتب و اندیشه ماتریالیستی هستند، بعد روحانی انسان را نادیده گرفته و تمام نیازهای وی را در مادیات و نیازهای اقتصادی خلاصه می‌کردند و در چگونگی پیدایش انسان و غرض هستی هم نظرات مختص به خود داشتند که همگی با دو بعدی بودن انسان و غایت و غرض و فلسفه آفرینش انسان مغایرت داشت. یا اندیشه‌های دیگری چون لیبرالیسم و ناسیونالیسم که اصول و مبادی چون آزادی و ملی‌گرایی و قوم‌پرستی را شعار خود معرفی کرده و جزء اهداف زندگی انسان قرار دادند و در مجموع با بروز چنین تفکرات و نظریاتی به مقابله با قرآن پرداخته و آن را کتابی کهنه و فرسوده و فاقد کارایی برای بشر امروز معرفی نمودند. در پی چنین بحرانی بود که اندیشمندان مسلمان سعی کردند با تفسیر عالمانه آیات قرآن، به مبارزه با چنین شبهات و هجوم‌هایی بپردازند. مهدی بازرگان هم از جمله کسانی است که بر آن شد تا با در نظر گرفتن آیات قرآنی و تشریح و تفسیر آن در سه قالب تأیید و نقد و رد نظریه‌های مکاتب نوپدید به آنها پاسخ دهد. نوشتار پیش رو به روش کتابخانه‌ای-توصیفی و تحلیلی بر اندیشه‌های بازرگان درصدد است تا به این دیدگاه‌ها و نوع و چگونگی پاسخگویی بازرگان به مکاتب و ایدئولوژی‌هایی چون مارکسیسم، کمونیسم، داروینیسم، لیبرالیسم، بپردازد.

جریان‌ها و اندیشه‌های معاصر و مواجهه بازرگان با آن جریان در تفسیر

سکولاریسم و تضاد با دین

از جمله اندیشه‌هایی که در عصر بازرگان نمود و رواج پیدا کرد سکولاریسم است. بر اساس اندیشه سکولاریسم، دین در جامعه باید نادیده گرفته شود و نظام اجتماعی باید یک نظام ضد دینی باشد. مهمترین اندیشه و هدف سکولاریسم، حذف دین از سیاست و اجتماع است چراکه در نظر این مکتب، دین ساخته و پرداخته ذهن خیالی بشر و یک وهم محض است و نمی‌تواند هیچ تطابق و سازگاری با علم و دانش داشته باشد.^۱

به عبارتی بر مبنای سکولاریسم، اصل و مرجعیت از آن سیاست و سازمانهای غیر دینی است و در امور اجتماعی باید تابع سیاست بود نه دیانت که این تفکر تفکیکی دین از سیاست، ابتدا در بین مسیحیان خطه روم نمود یافت.^۲

بازرگان در تفسیر خود به این مکتب پاسخ داده است. به اعتقاد وی، در حیطه سیاست نه فساد راه دارد و نه نفاق و وظیفه افراد (صالحین و مؤمنین واقعی) است که با این دو گروه (مفسدین و منافقین) مبارزه کرده و مانع تسلط و حکومت آن‌ها بر جامعه و ملت شوند و باید به جای آن‌ها، افراد صالح و لایق و در عین حال واقف بر امور اجتماع را بر مسند سیاست بنشانند. چنانکه آیه ۵۹ سوره نسا آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹)

بنابراین در نظر قرآن سیاست باید با امور دینی (دیانت) توأمان باشد و تحت هیچ شرایطی نباید اعتقادات دینی و اقدامات مذهبی از فعالیت‌های سیاسی متأثر شود، بلکه این سیاست و حکومت است که باید تابع قوانین دیانت شود و پایه‌های

خود را بر روی اصول و ضوابط آن (دیانت) قرار دهد در غیر این صورت، جامعه به نحوی مصداق شرک و ریا شده چرا که دیانت را با رنگ سیاست پذیرفته در حالی که دیانت، اصل و اساس است نه سیاست. ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ (بقره: ۱۶۲ و ۱۶۳) این همان اصل عدم تفکیک دین از سیاست و یا به بیانی بهتر، تبعیت سیاست از دیانت است که جوامع بشری آن را نادیده گرفته- اند.^۳

دموکراسی (اندیشه برآمده از فرهنگ مدرنیته)

از مهمترین مسائل مد نظر روشنفکران تمام دوره‌ها، ایجاد حکومت دموکراسی است. دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم و برای مردم-البته در یک تعریف- نظریه‌ای است که اصل برابری سیاسی جزء اصول بنیادین و اساسی آن است که هم در دموکراسی اولیه -دموکراسی یونان (آتن)- و هم در دموکراسی نوین مطرح بوده است. با این تفاوت که دموکراسی قدیم برابری سیاسی را بیشتر معادل حقوق شهروندی می‌دانسته؛ ولی دموکراسی نوین، این برابری را معادل حق رأی و انتخاب می‌داند.^۴

به اعتقاد بازرگان مقوله دموکراسی در قرآن هم مطرح شده است. خداوند در قرآن نوع حکومت را از سنخ دموکراسی پنداشته و بسته به هر زمان و مکان، تشکیل حکومت را بر عهده عموم مردم نهاده که این انتخاب عمومی همان دموکراسی است. البته خداوند در قرآن یک سری احکام را نیز مقرر نموده که افراد پس از نصب‌العین شدنشان موظفند در قبال مردم انجام دهند: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ

اللَّهُ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿ص: ۲۶﴾ ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (مائده: ۴۲) به یکی از این ضوابط چندگانه (اعم از رضایت، خدمت، امنیت) اشاره کرده و آن، عدالت است. پس در نظر قرآن هر نوع سلطنت و حکومت موروثی و اشرافی و حزبی (گروهی) و طبقاتی و در هر زمانی مردود است.^۵

آزادی و آزادی‌گرایی (لیبرالیسم)

از دیگر جریان‌های زمان بازرگان، مکتب لیبرالیسم می‌بود. مکتبی که آزادی را بدون حد و مرز مشخص، در نظر می‌گیرد. این جریان هم برخاسته از تمدن غرب بوده و پس از ورود فرهنگ مدرنیته به ایران توانست در فرهنگ کشور و نیز نوع اندیشه برخی از افراد نفوذ پیدا کرده و مؤثر واقع شود.

آزادی یکی از لوازم ضروری برای حیات و تکامل است به این معنا که موجود زنده برای حرکت در مسیر رشد و تکامل به سه عامل تربیت و نیت و همچنین آزادی نیاز دارد. هر فرد در جامعه یک آزادی اجتماعی دارد که بر اساس آن هیچ کس حق استثمار او را ندارد و نباید بر او امر و نهی کرده و سلطه یابد و برده دیگری شود؛ اما آزادی دیگر، آزادی معنوی است که این خود یکی از وجوه متمایز مکتب اسلامی نسبت به دیگر مکاتب دینی است. همین آزادی معنوی است که آزادی اجتماعی را تحقق می‌بخشد. این نوع آزادی، در زبان دین با اصطلاح تقوا و تهذیب و تزکیه نفس شناخته شده است.^۶

به اعتقاد بازرگان، آزادی از نگاه قرآن، با آزادیِ مدِ نظرِ لیبرالیسم به خاطر حد و مرزی که دارد متفاوت است. آزادی و اختیار تامی که توأم با هدایت و راهنمایی فرستادگان آسمانی و نیز توأم با هشدار و عدم سرکشی و تعدی نباشد (همان آزادی لیبرالیسم) عواقب فجیعی به بار آورده که افراد جامعه را در عذاب و سختی قرار می‌دهد چرا که آزادیِ صرف (بدون هرگونه حد و مرز مشخص و قانون و ضوابط خاص) منجر به ایجاد فساد و اخلال در جامعه بشری خواهد بود که در آیه ۴۱ سوره روم هم ذکر شده است؛ ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۷

در نگاه بازرگان از جهتی دیگر، آزادی را از سه منظر می‌توان مورد بررسی قرار داد. آزادیِ انسان در برابر خود و آزادی در برابر جامعه و دیگر افراد و نیز آزادی در حیطه رابطه با خدا. قرآن در حیطه آزادی بین خدا و انسان طی آیاتی به این نوع آزادی اشاره کرده که پیامبر در قبال اعمال و رفتار دیگران هیچ وکالت و مسئولیت و وظیفه‌ای ندارد. ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ (فاطر: ۲۳) ﴿... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً﴾ (اسرا: ۵۴) ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه: ۲۲) و تنها یک هشداردهنده و دعوت کننده به دین است و در امر پذیرش دین هم اکراه اجباری وجود ندارد. به عبارتی انسان کاملاً آزاد و لیبرال است. به همین دلیل است که به مصداق آیه ۷۹ سوره اعراف ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِّن رَّبِّي وَأَنْصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾ هر آنچه که از بدی به انسان می‌رسد از جانب خود اوست؛ چون در مسیر پذیرش حق آزاد و مختار بوده که با آزادی و برخورداری از قوه عقل و نیز راهنمایی پیامبران هدایت شده و بهترین مسیر را برای سرنوشت خود برگزیند. در نگاه بازرگان این قوه اختیار و آزادی همان لیبرالیسم الهی است که خداوند از روی حکمت و مصلحت خویش به

انسانها ارزانی داشته است. وجه دیگر از آزادی و لیبرالیسم، آزادی انسان در رابطه با وجود خود اوست که این نوع آزادی خود دو جنبه دارد؛ اول اینکه فرد آزاد است تا هوای نفسش را به حال خود رها کند. این آزادی که از جوانب مکاتب دنیاپرستی و لذت‌جویی است به بی‌بندوباری و فساد و هرزگی و هوسرانی می‌انجامد و در بینش قرآن کاملاً مردود است. اما جنبه دیگر از آزادی انسان در رابطه با وجود خود، تحکم و تسلط بر نفس خود است، البته توأم با آزادی و اختیار در اراده که با بهره‌گیری از تقوا و پاکدامنی مهار نفس را در دست می‌گیرد. این نوع از آزادی انسان با خود، مورد تأیید ادیان و مکاتب آسمانی و الهی است. هرچند به معنای آن آزادی که لیبرالیسم در نظر دارد نیست؛ چرا که هر فرد در قبال انجام افعال و اقوال خود مسئول و متعهد می‌شود. به بیان دیگر نفس انسان رها از قیود و تسلط اراده تقوا نیست، بلکه فرد با لجاجت و سماجت نفس وجودی خویش مخالفت کرده. این امر ضد آزادی و در عین حال بندگی در برابر حکومت خداست. شاهد مثال آن برخی از فرامین الهی و تکلیف دینی و راههای تقرب به خداوند است که مطابق با آن فرد از کشش‌ها و خواسته‌ها و تمایلات نفسانی و درونی خود می‌گذرد. تکالیفی چون روزه، انفاق ﴿لَنْ تَأْلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۹۲) و نیکی به دیگران و زکات که در این حالت فرد از خواسته‌ها و دارایی‌ها (هرچند برخلاف میل خود) گذشته و آن را در راه خدا از دست می‌دهد که این در ابتدای امر مغایر آزادی (لیبرالیسم غرب) است. وجه دیگر از وجوه سه‌گانه آزادی در مکاتب لیبرالیسم، آزادی در رابطه برخورد با دیگران یا آزادی حکومت با ملت است. به باور بازرگان خداوند انسان را در برابر دیگران آزاد قرار نداده تا با استفاده از آن هر فعل و به هر شکلی که می‌خواهند انجام دهند. همان‌گونه که شخص نباید از

ناحیه دیگران زیان ببیند فرد هم نباید به دیگران ضرر و آسیبی وارد سازد و یا حتی آزادی آنها را سلب نماید و حتی تجاوز به افراد را در حکم تجاوز به جامعه بشریت دانسته است. ﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ (مائده: ۳۲)

در مجموع به باور بازرگان مراحل سه گانه لیبرالیسم از نگاه قرآن از این قرار است:

۱. رابطه خدا با انسان: مکتب قرآنی در این حالت صددرصد لیبرالیسم است. به شهادت آیه ۲۵۶ بقره ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾
 ۲. رابطه انسان با خود: لیبرالیسم معنا ندارد، بلکه محدودیت و مراقبت (مراقبت از نفس) تحت حاکمیت اراده انسان باید صورت پذیرد.

۳. آزادی فرد و جامعه: آزادی وجود دارد؛ ولی با حد و مرز مشخص و عدم تجاوز و تعدی. افراد به مصداق آیه ۳۸ سوره شوری ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ و ۱۵۹ سوره آل عمران ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لنت لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ هر کدام وظایفی دارند و مردم با آزادی خود حکومت را انتخاب می-کنند. چون همه افراد وظایف را مشخص می کنند نه حکومت؛ پس یک حالت قرار داد اجتماعی به وجود می آید که یک شکل از لیبرالیسم اجتماعی است و

مطابق با قراردادها (وظایف و حدود و کیفی‌های تعیین شده) با خاطیان برخورد می‌شود.^۸

از طرف دیگر یکی از اصول بنیادین مکاتب لیبرالیسم غربی، فردگرایی محض (اندیویدیوالیسم) است که چنین لیبرالی در جامعه اسلامی وجود ندارد. قرآن، جامعه اسلام و افراد را متصل به همدیگر می‌داند که در یکدیگر مؤثرند. در واقع در هیچ زمانی فرد و اجتماع از یکدیگر جدا نیستند. به همین دلیل، عمل هر فرد در کل جامعه تأثیر گذاشته و باعث تخریب و یا اصلاح آن می‌شود. در قرآن، فریضه امر به معروف و نهی از منکر طی چندین آیه سفارش شده که نشان‌دهنده اهمیت همین موضوع (لیبرالیسم) و نفی اندیویدیوالیسم است. امر به معروف و نهی از منکر که برخاسته از همبستگی نقش فرد و جامعه است؛ از جمله تکالیف دینی است که به منظور پیراسته ساختن جامعه از ناملایمت‌ها و پستی‌ها و نیز بهبود و مساعد ساختن جو مادی و معنوی آن صورت می‌پذیرد. ﴿وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (حج: ۴۱) و ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (توبه: ۷۱) ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

اومانیسم

از جمله دیگر معارف و اندیشه‌های عصر بازرگان که وی در تفسیر قرآن از آن تأثیر گرفته و با آن به مقابله پرداخته، اندیشه اومانیسم است. در نگاه بازرگان، اومانیسم اشکال متفاوتی دارد:

۱. اومانیسیم ساده: این مرحله از اومانیسیم مرادف با انسان دوستی است و آن، وقتی است که فرد به فضایل اخلاقی و شئون اسلامی مزین می‌شود و در پی ساختن و نیز معرفی یک نمونه‌اعلی بر می‌آید.

۲. اصالت انسان: در این شکل از اومانیسیم، هر فرد صاحب استقلال و اصالت کامل است و خود می‌تواند مکتبی تشکیل دهد و خود اصول و ضوابط زندگی فردی و اجتماعی را تعیین کند.

۳. اومانیسیم افراطی (انسان‌پرستی): در این مرتبه از اومانیسیم، همان‌گونه که در مکتب ساتتیسیم علم و دانش هدف قرار می‌گرفت، در این مکتب هم انسان و فرد، به عنوان اصل و غایت و منتهای کوشش و رضایت فرد قرار می‌گیرد و در یک کلام، تمام هدف و مقصود، خودِ شخصِ انسان می‌شود.

در رابطه با اومانیسیم از نوع اول یا اعتدالی‌ترین مرحله اومانیسیم که همان انسان-دوستی است، بازرگان خداوند را نمونه‌اعلای انسان‌دوستی می‌داند در عین حال خود جامع صفات کمال و جمال است؛ معرفی می‌کند که انسان‌دوستی‌اش در آیات قرآن به چشم می‌خورد تا حدی که حتی در همین راستا (انسان‌دوستی خدا) دشمنان هم مورد عفو و توجه قرار گرفته‌اند و بر مبنای تقوا و نوع‌دوستی و ایمان انسانها که دامنه آن تمام بشریت را در برخواهد گرفت، بهترین پاداش فرجام (بهشت) را مختص آنان می‌داند. در واقع کسانی حائز چنین مقام و پاداش و درجه‌ای می‌شوند که در پرتو ایمان و تقوای درونی، انسان‌دوستی را نیز سرلوحه اعتقادات و افعال و کردار خویش قرار دهند؛ ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۳ و ۱۳۴) به عبارتی خداوند در قرآن به قدری انسان‌دوستی را ارزشمند

می‌خواند که توصیه نموده تا بدیها را با خیر رساندن به دیگران و تعالی حس نوع دوستی از بین ببرند. ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ۲۲)

به باور بازرگان سراسر رابطه انسان با خدا، رابطه دوستانه است به همین سبب در آیات خود در قبال نیکوکاران و متقین کلمه «حُبَّ» و در برابر فاجران و کافران و متجاوزان «لَا يُحِبُّ» را که هر دو ریشه در دوستی و محبت و مهربانی دارند، به کار برده است. به عنوان مثال در طی آیاتی چون ۷۶ سوره آل عمران ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ و ۱۴۶ آل عمران ﴿وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ و ۱۹۵ سوره بقره ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ از فعل يُحِبُّ استفاده کرده که محبت خود را شامل این گروه (متقین، صابرین، و محسنین) دانسته و در جهت مقابل و متضاد در آیاتی چون ۶۴ مائده ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ ۳۲ آل عمران ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ و همچنین ۳۱ اعراف ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ از اشتقاق حُبِّ منتها این بار در معنای نفی استفاده کرده است. انسان-دوستی خداوند، به حدی است که خود را معشوق و محبوب بندگانش خوانده و همه را به سوی خود فرا می‌خواند. به عنوان نمونه در آیه ۱۶ سوره ق ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ به این مرتبه از اومانیسیم اشاره شده است.

چهره دیگر از اومانیسیم خدایی (انسان دوستی) که مطابق با آن، هر نوع خصومت و تجاوز و دشمنی حتی با دشمنان مردود اعلام شده است: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (مائده: ۲)

مرتبه دیگر از اومانیسیم اصالت و استقلال دادن به انسان است. از یک طرف انسانها صورت و سیرتی متفاوت و گوناگون از یکدیگر دارند و از طرف دیگر

قرآن از ناچیز بودن و همچنین معایب انسان سخن گفته و از این طریق هدف و اصل قرار دادن آن را فاقد اعتبار و غیر قابل قبول می‌داند. به همین دلیل در کلام خود: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (قیامت: ۱۴)؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ (عصر: ۲) و ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (نساء: ۲۸) و ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾ (انبیاء: ۳۷) و ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب: ۷۲) و ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (طه: ۱۱۵) قصد داشته تا انسان را از این نواقص و معایب آگاه سازد در واقع با شواهد قرآنی، اسلام از یک لحاظ مکتب اومانیستی است؛ زیرا یک نمونه اعلای انسان را که دارای جمیع فضایل و کمالات است؛ معرفی می‌کند (همان گونه که مطلوب و مؤید خداوند است) ولی انسان را هدف قرار نمی‌دهد.^۹

به باور بازرگان، قرآن سومین مرتبه از اومانیسم را که همان انسان‌پرستی بوده؛ رد کرده و آن را شرک می‌خواند. در اومانیسم انسان‌پرستانه، فرد معتقد است که انسان چون موجد افکار و تاریخ و جامعه و نیز تأثیرگذار بر آنهاست و به بیان دیگر چون خود انسان سازنده آنهاست، پس خود خالق خویش است؛ به این معنا که خدای انسان، همان خود انسان است و اگر پرستش و عبادتی باشد باید خود را به عنوان خدای خویش گرفته و تقدیس و پرستش کند. این شکل از اومانیسم مثل حالتی است که در آن شخص هوای نفس را معبود خود گرفته و پرستش می‌کند ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (فرقان: ۴۳) که قرآن این چهره از اومانیسم را نمی‌پذیرد.^{۱۰}

داروینیسیم - کمونیسیم - مارکسیسم

از دیگر مکاتب و جریان‌هایی که بازرگان در تفسیر خود از آن‌ها اثر پذیرفته و با استنادات قرآنی به آن‌ها پاسخ داده است، جریان‌های کمونیسیم و مارکسیسم و اصل زیربنایی آن‌ها یعنی داروینیسیم است. به عبارتی از آنجا که تمدن جوامع صنعتی در اروپا پدیده روشنفکری مبتنی بر خردباوری و ترقی و پیشرفت را به وجود آورد. به تدریج و در گذر ارتباط با جوامع غربی و همچنین در پی جنگ‌های ایران و روسیه و شکست پی در پی ایرانیان، آن‌ها (ایرانیان) را بر آن داشت تا در جستجوی علت انحطاط و عقب‌ماندگی خود اندیشه کنند و این گونه بود که فرایند تجدد و مدرنیته به ایران راه یافت.^۹ و به نوعی بخشی از این فرهنگ (مبارزه با مذهب و نهادهای مذهبی) در دوران سلطنت رضاخان - مقارن با حیات بازرگان - نمود زیادی پیدا کرد. از یک طرف حکومت از نوع استبدادی بوده و روشنفکران این دوره به خصوص سال‌های پس از مشروطه سعی داشتند تا جو سیاسی - اجتماعی جامعه را علیه مذهب آشفته سازند. در این روند تمام گروه‌هایی که گرایش مذهبی داشتند اعم از گروه‌های راست‌گرا و گروه‌های جناح چپ سوسیالیست و مارکسیست که طرفدار جنبش کمونیسیم شوروی بودند، همگی بر مسأله ضد دین (مبارزه علیه مذهب) اتفاق نظر داشتند و نیز بحث پیشرفت و ترقی کشور را پیش کشیدند و طی آن دین و مذهب را عامل عقب‌ماندگی و انحطاط جامعه معرفی کردند. به همین خاطر بیش از پیش تلاش نمودند تا دین را از صحنه اجتماع و سیاست دور سازند. از طرف دیگر، ناسیونالیست‌های افراطی هم در تمامی آثار و نگارش‌ها و اشعار خود، به ایران اصیل و دیرین و تاریخ آن اشاره کرده و هیچ قدمی در دفاع از مذهب سالم، بر نمی‌داشتند. در بحبوحه چنین شرایطی بود که کمونیسیت‌ها که در طی حوادث استعمارگران و ورود آنها به ایران، زمینه پیدایش و نفوذشان فراهم شده بود و نیز

توده‌ای‌ها، فعالیت‌های خود را علنی ساختند؛ اما پس از برکناری رضاشاه، این جریان (کمونیسم) توانست به وسیله گروهی خاص (متجددان) در بین مردم جذب و جایگاهی پیدا کند و بسیاری را به مارکسیسم بکشاند.^{۱۲}

کمونیست‌ها گروهی از ماتریالیست‌ها هستند که در رابطه با پیدایش دین و مذهب هم، نظرات متفاوت و مخصوص به خود را دارند:

۱. بورژواها (سرمایه‌داران) برای ممانعت انقلاب و شورش کارگران و دهقانان علیه خود دین را ساخته‌اند.

۲. انسان نسبت به طبیعت و قوانین طبیعی جاهل بوده و به ماوراءالطبیعه یا دین تمسک جسته است.

۳. به خاطر ترس و وحشت از نیروهای موجود در طبیعت دین به وجود آمده است.

۴. برای اینکه یک هسته تجارت و در عین حال نیرومند را به وجود آورند به همین خاطر اقوام و مردم را زیر پرچم توحید و یگانه‌پرستی جمع کرده‌اند.^{۱۳}

اندیشه کمونیسم نه در اصول و اندیشه و عقاید با دین و مذهب سازگار و موافق بود و نه در عمل. پایه‌های اساسی نظام کمونیستی، ماده‌گرایی و یا اندیشه ماتریالیستی بود. بدیهی است ماده‌گرایی نقطه مخالف دین و مذهب (توحیدی) است. همچنین طبق مرام و عقیده کمونیسم، هر پدیده و اتفاق در عالم، حاصل از وضع اقتصادی است، پس اگر وضع اقتصادی هر اجتماع تغییر کند به تبع آن، وضع جامعه نیز دگرگون می‌شود و مذهب هم جزء همین اجتماع و معلول اقتصاد است؛ به این معنا که اگر اقتصاد و نظام مالی تغییر یابد تمام افکار و عقاید و ندای وجدان فرد هم در همین راستا و در یک کلام مذهب نیز تغییر خواهد کرد. در صورتی که در عالم واقع، درک بشر از اخلاق و افکار فلسفی و حقایق علمی و فلسفی هیچ ربطی به وضع اقتصاد ندارد. در نظر کمونیسم اخلاق هم با

اجتماع در ارتباط است. «لنین می‌نویسد که در شرایط ساختمان سوسیالیسم، توده‌های ملیونی بیدار می‌شوند و به طرف خلاقیت تاریخی مستقل خود کشیده می‌شوند. میلیون‌ها استعدادی که در دوران سرمایه‌داری، خفه می‌شد و از بین می‌رفت، برای نخستین بار امکان بروز پیدا می‌کند. فعالیت کارآمد و سودمند اجتماعی که اساس اخلاق کمونیستی را تشکیل می‌دهد، موجب تکامل شخصیت و کیفیت فردی توده‌ها می‌شود».^{۱۴}

در واقع سران ماتریالیسم چون هگل و انگلس، به جبر تاریخی باور دارند. مطابق با نظریه جبر تاریخی، مادیات و شرایط اقتصادی است که شخصیت و اراده و حتی انتخاب فرد را به کنترل خویش می‌گیرد که این همان نادیده گرفتن قوه اختیار و آزادی در نهاد بشر می‌باشد.^{۱۵} اندیشه داروینسم شالوده دو جریان کمونیسم و مارکسیسم به محسوب می‌شود. اصل فرضیه داروینسم که از طرف زیست‌شناسی به نام «چارلز رابرت داروین» مطرح شد و در قرون نوزدهم و بیستم میلادی به اوج خود رسید؛ کاملاً در مقابل دین قرار گرفت. به عبارتی این فرضیه در چهار زمینه با دین تعارض و تضاد داشت: ۱. جدال بر سر برهان نظم (وجود خداوند) با توجه به انتخاب اصلح. ۲. تعارض بر وجه تمییز انسان و سایر موجودات. ۳. بحث و جدل و یا اختلاف کامل در اصول اخلاقی دینی. ۴. تعارض و اختلاف در پیدایش (آفرینش) نوع بشر.^{۱۶}

اوج نمود تعارض این فرضیه که زمینه‌ساز دیگر مکاتب ماتریالیستی شده و - جنجالی‌ترین و شدیدترین تعارض بین علم و دین را در قرون اخیر به وجود آورد، مناقشه با برهان نظم بود. به عبارتی برهان نظم جز عقاید اساسی متکلمان کلیسایی بود که بعدها توسط دانشمندان علوم تجربی چون نیوتن جنبه علمی آن اثبات شد؛ ولی نظریه داروین چون پیدایش موجودات را به صورت تصادفی و درهم و برهم می‌دانست اختلاف و تناقض کاملی با برهان نظم داشت. برهانی که

همه پدیده‌ها و جهان خلقت را دارای نظمی مدون و نشأت گرفته از علتی مافوق ماده (خداوند) می‌دید؛ اما نظریه داروین، اولین موجود را تک‌سلولی و از جنس ماده و پدیده‌های دیگر را منبعث از همان ماده می‌دانست.^{۱۷} فرضیه داروین، اعتقاد به روح جاودانه و وجود عقل و استعداد انسان را که او را از دیگر موجودات متمایز و اشرف کائناتش می‌کرد، نادیده می‌گرفت و چون انسان را از تبار دیگر حیوانات (میمون‌ها) می‌دانست، مدعی بود حس اخلاقی-بشری که خود از صفات ممیزه انسان بر دیگر موجودات است، حاصل از انتخابات طبیعی در مسیر تنازع بقا برای رسیدن به تکامل است. در واقع این نظریه که در اروپا گسترش یافته بود چون وجود بشری را از ماده دانسته که یک مسیر تکاملی را هم دنبال می‌کند و موقعیت اشرفیت و برتری انسان و بعد روحانی و اخلاقی او را در نظر نیاورده، به طور کامل با تعالیم دینی از جمله برهان اتقان صنع، دو بُعدی بودن وجود بشری (جسم و روح) و غایت زندگی (تکامل اخلاق و روح) در تعارض کامل بود.^{۱۸}

ماتریالیست‌ها (اعم از کمونیست و مارکسیست) که پیرو نظریه داروین و منکر معنویت بودند، به فرض حتی اگر به روح هم اعتقاد داشتند، در نظر آنان جسم بشری، روح و اندیشه او را به وجود آورده است. به بیانی دیگر این جسم است که روح را موجودیت می‌بخشد و پس از از بین رفتن جسم ماده، روح، هم، خود به خود از بین خواهد رفت.^{۱۹} به عبارتی، ماتریالیسم برای انسان تنها یک بعد جسمانی و مادی را در نظر می‌گرفت. در بینش ماتریالیسم انسان یک موجود کاملاً اجتماعی است که ابتدای تاریخ بشر وجود انفرادی را نمی‌شناخت، بلکه همه چیز را در سطح اجتماع می‌دید. زندگی و احساس اشتراکی داشته و پس از مدتی زندگی در سطح بدوی و پس از عبور از مرحله کشاورزی، زمینه کار کردن برای او گسترش یافت که در پی آن برخی کار و تلاش کردند و برخی دیگر،

تنها گروه اول (زحمتکشان) را به استثمار کشیده و از تلاش آنها به نفع خویش بهره بردند. در چنین اوضاعی بود که اصل مالکیت به وجود آمد که بر اساس آن، عوامل تولید (آب، زمین و ابزار و آلات تولید) به گروه خاصی واگذار شد به همین خاطر جامعه از حالت یکی بودن و وحدت خارج شده و به دو دسته زحمتکش و بهره‌ور استثمارگر تقسیم شد و شأن او از انسانیت به مالکیت تنزل یافت. با وجود چنین شرایطی، جامعه برای رسیدن به تکامل، باید از این دوگانگی و طبقات اجتماعی بگریزد که این ابطال هر نوع نظام طبقاتی در جامعه همان تعالیم مارکسیسم (یکی از مکاتب ماتریالیسم) است.^{۲۰}

در حالی که در نظر موحدین اگرچه انسان با سایر جانداران جوانب اشتراکی فراوانی دارد؛ اما او صاحب ابعاد دو گانه مادی و معنوی توأمان است. از این حیث هم در ناحیه ادراک و شناخت محیط پیرامون خود و نیز در حیطه کشش و گرایش‌ها و چگونگی تأثیر از این گرایش‌های مادی نمود دارد. به عنوان نمونه چون دارای بعد معنوی است، شناخت او به خاطر وجود تعقل و اندیشه، بسیار پیچیده‌تر از حیوانات است از طرفی به خاطر دارا بودن همین بعد معنوی، به اموری چون کسب علم و دانش و فضایل اخلاقی و تعبد و نیایش که همگی از جنبه روحانی سرچشمه می‌گیرند؛ کشش و تمایل دارد.^{۲۱}

بازرگان با استفاده از آیات قرآن جبر دیالکتیکی داروینیسیم -از پایه‌های اساسی و بنیادین مکاتب ماتریالیست- را رد و نظریه تکاملی آن را البته با تفاوتی بسیار تحلیل می‌کند. به این معنا که وی تکامل در مورد انسان را قبول دارد؛ ولی نه به همان صورت تکامل زیست‌شناختی داروین با این توضیح که قرآن در طی چندین آیه خلقت اولیه بشر را به خاک یا گل و یا گل پخته شده می‌رساند. آیاتی مثل ۷ سوره سجده ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ و

۳۳ و ۲۶ سوره حجر ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ﴾ قَالَ لَمْ أَكُن لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ ﴿ در حالی که نظریه داروین انسان را تکامل یافته شکل میمون‌ها که میمون‌ها خود نیز تکامل یافته دیگر موجودات هستند؛ دانسته و به این ترتیب زنجیره ادامه داشته و سرسلسله این حلقه به تک- سلولی برمی‌گردد. در ادامه توضیح تکامل انسان و نیز اثبات اختیار در او (رد جبر دیالکتیکی داروین) بازرگان به سیر آفرینش انسان می‌پردازد که پس از آنکه خداوند بشر را از جنس زمین (خاک یا گل و...) آفرید، فرشتگان از آفرینش چنین موجودی شگفت‌زده شده و به خاطر همین إعجاب، از خداوند می‌پرسند که موجودی را خلق می‌کنی که موجب فساد و تباهی و جنگ و کشتار در زمین است؟ خداوند علم خود نسبت به امور و مسائل و نیز جهل و ناآگاهی فرشتگان را پاسخ سؤال آنها می‌داند؛ ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۳۰) به این معنا که خداوند نسبت به امور و مسائل آگاهی و علم جامع و کامل داشته و پس از آفرینش انسان یک سری علوم و اسماء را به آدم تعلیم می‌دهد که پس از این آموزش، فرشتگان به جهل خود واقف می‌شوند. همین علم و استعداد بشری و روح و فطرت پاک خدایی که بعد در وی دمیده شد، باعث اعتلای انسان بر فرشتگان گشت که به خاطر همین اعتلا و برتری، به فرشتگان دستور داد که بر وی (آدم) سجده کنند؛ در آیه ۲۹ از سوره حجر چنین آمده؛ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ که ابلیس به دلیل غرور و تکبر خود و عدم پذیرش برتری موجودی که از جنس خاک است؛ ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ

مِن طِينٍ ﴿۱۲﴾ (اعراف: ۱۲) از سجده کردن امتناع ورزیده و و از درگاه حق رانده شد. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۳۴)

خلاصه انسان پس از هبوط به زمین به خاطر وجود قطب منفی که همان شیطان و (البته نیز هوای نفس) است دائماً در معرض خطا و اشتباه (گناه) قرار می‌گیرد که همگی از موانع تکامل هستند؛ ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (بقره: ۳۶) در این حالت قطب منفی در خارج از انسان وجود دارد که همان شیطان است و بازرگان با چنین توجیهی، مسأله تز و آنتی تز و سنتز (شیء - ضد شیء - شیء برتر) را از نوعی که داروینست‌ها و به تبع آن عموم ماتریالیست‌ها (کمونیست و مارکسیست‌ها) قبول دارند رد می‌کند. چرا که آن‌ها وجود قطب ضدین را در درون پدیده‌ها می‌دانستند. سپس بازرگان به اصل اختیار اشاره می‌کند که در کش و قوس تحریک قطب مخالف (وسوسه) انسان به خاطر موهبت آزادی و اختیاری که در نهادش قرار داشته و نیز با استفاده از نعمت عقل و تفکر و قوه تمیز و تشخیص، راه خود را انتخاب می‌کند. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق: ۶) راه اطاعت از شیطان که قطب منفی است مسیر گمراهی و راه ضد آن (اطاعت از دین خدا) همان مسیر ارتقا و تکامل بشر است. بنابراین انسان چون در مسیر دوراهی قرار گرفته، مختار است چون لازمه اختیار وجود یک قطب منفی و متضاد است؛ هر چند در فرایند انتخاب و گزینش، هدایت و راهنمایی الهی از انسان‌ها دریغ نمی‌شود. خداوند در قرآن این هدایت را یادآوری کرده است: که در آیات ۱۲ سوره لیل ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾ و ۳۸ بقره

﴿وَقُلْنَا اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ بدان پرداخته است. ۲۲.

از طرفی آیه‌ای چون ۲۸ سوره مائده ﴿لَنْ بَسَطَ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ که حکایت از آزادی انسان دارد اصل جبر تاریخی (دیالکتیکی) داروینیسیم را نقد می‌کند. قوانینی که خداوند برای مجازات دیگران در نظر گرفته است نشان از آزادی و اختیار در انسان دارد، یعنی به همان معنا که انسان آزادی را در راه تکامل و ترقی به کار می‌گیرد از طرف دیگر به خاطر همین آزادی است که موجب فساد و تجاوز در جامعه به حقوق دیگران می‌شود که آیات مربوط به حدود الهی و مجازاتی مثل قصاص؛ ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده: ۴۸) ناظر بر همین آزادی انسان است به این معنا که اگر آزادی نبود مجازات هم معنایی نداشت. بازررگان بیان می‌کند که در قرآن آمده که مسیر تبلیغ و ترویج آیین اسلام مسیری با جهشی تند و دفعی و یکباره و در عین حال خشونت برانگیز نیست. مثلاً حضرت موسی برای دعوت فرمان به آیین الهی می‌توانست با اتخاذ و به کارگیری معجزات الهی فرعون و قوم او را به یکباره نابود کند؛ ولی خداوند در قرآن فرموده که به کرات به فرعون فرصت داده شد تا توبه کرده و از راه انحراف (طغیان و سرکشی) برگردد؛ ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (طه: ۴۴) تا اینکه پس از چندین بار رویارویی و دعوت از فرعونیان بالاخره گرفتار معجزات الهی شده و فرعون و فرعونیان به هلاکت رسیدند و این چنین قوم بنی‌اسرائیل توانست آیین خود را در سرزمین موعود ترویج دهد. در

رابطه با تبلیغ دین از طرف حضرت ابراهیم هم به همین صورت بت‌شکنی و دعا‌های بسیار و در گذر زمانی طولانی آرزوهای وی به تحقق می‌انجامد. ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره: ۱۲۹) و رسول همان پیامبر اسلام است که اقامه دین از طرف پیامبر هم به یکباره و دفعی و نیز توأم با خشونت نبوده بلکه با شیوه گام به گام زمینه برای پذیرش امامت که اکمال دین بود فراهم آمد. ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (مائده: ۳)

در واقع در مسیر اشاعه و ترویج آیین الهی همان گونه که هیچ جبر و زوری وجود نداشته هیچ تعجیل و خشونت هم جای ندارد کما اینکه پس از امامان هم برنامه تکمیلی و قیام اصلی در گرو ظهور آخرین فرستاده (دوازدهمین امام) است تا برنامه منسجم اقامه دین و اشاعه تام و کامل آن محقق گردد. پس شیوه دینی پیامبران که در قران بدان پرداخته شده برخلاف انقلابیون مارکسیسم ضد نظام سرمایه‌داری از هر نوع خشونت و سرعت تند و تیزی به دور است.^{۲۳}

بازرگان در تفسیر خود با اصالت بخشی به آخرت نیز، مکاتب ماتریالیستی و اهم آنها مارکسیسم را نقد می‌کند. به بیان دیگر، مارکسیسم به دین واکنش منفی نشان می‌داد. زمانی که انقلاب قرن نوزدهم به تحقق پیوست، مردم بیش از پیش نسبت به دین بدبین شدند و نیز اتحاد کلیسا با رژیم کشور باعث از دست دادن حس اعتماد مردم نسبت به دین شد. در این هنگام مارکسیسم، فعالیت‌های خود در

جهت ضد دین را اوج بخشید و به نوعی به تقلید از اندیشه فویرباخ و اگوست کنت، باور به انقلاب نظام پرولتاریایی و توجه به علوم طبیعی و فلسفه دیالکتیکی خود را جایگزین اندیشه دینی خدامحوری ساخت و همه چیز را با مادیات توجیه و وجود خداوند را انکار کرد.^{۲۴}

قرآن در آیه ۲۸ سوره سبأ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ هدف و موضوع و محور اصلی مکتب و رسالت الهی انبیا خود انسان- انسان به معنای هر فرد فرد آن نه به معنای جمع و اجتماع- معرفی می- کند. به عبارتی اگرچه قرآن در تعالیم و آموزه‌های خود توجه به جامعه را هم مد نظر داشته است؛ ولی اصل و مبدأ و هدف اصلی در آموزه‌های ادیان تمرکز بر روی تک تک افراد بوده است. در صورتی که مکاتب فکری سیاسی- بشری، فرد را فدای اجتماع یا طبقه و احزاب می‌کنند. قرآن هم به رد این مهم پرداخته است. ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ (رعد: ۱۱) که مطابق آن اصلاح و تغییر در هر جامعه منوط به تغییر در هر فرد افراد آن است. به بیان دیگر مکاتب سوسیالیسم و لیبرالیسم و کمونیسم با طرح آزادی و فرهنگ و آموزه‌هایی خاص، تمام توجه و تمرکز خود را به سازمان‌ها و به حکومت معطوف می‌سازند. از این لحاظ مسئول هر پیشرفت و رشد افراد و یا بالعکس از خودبیگانگی و رکود اجتماع و سیستم حکومتی است و فردی نیز مطلوب و مورد تأیید است که بتواند برای جامعه و حکومت خدمت و منفعتی داشته و تسلیم و مطیع محض آن باشد. در چنین حالتی فرد از خود هیچ اصالتی نداشته و حتی در برخی از این مکاتب بشری مثل مارکسیسم و کمونیسم هیچ آزادی و اختیاری از خود ندارد تا جایی که نمی‌تواند در سرنوشت خود دخالتی

داشته باشد؛ اما در قرآن با اشاره به آموزه‌های اسلامی، اصل و بنا بر رشد و تکامل و تعالی فرد نهاده شده هرچند از جامعه و سیستم حکومت و محیط پیرامون بشر نیز غافل نشده است. به عنوان نمونه قرآن با طرح آیات ۲ سوره تکوین ﴿حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ و ۳ سوره ماعون ﴿وَلَا يَحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾ إفراط در مال اندوزی و دنیاخواهی را مذموم خوانده و اگرچه برخی دیگر آموزه‌ها به صلاح اجتماع و برای مجموع افراد مفید بوده؛ ولی این تکالیف و آموزه‌ها را یک عاملی برای انکار نبوت و معاد دانسته است، مثلاً عدالت اجتماعی و تساوی اقتصادی را به همراه دارد اما از آنجا که حکم قربه الی الله و خلوص و صفای نیت در آن قید شده پس اجتماع را بنا قرار نداده؛ زیرا نیت افراد در انفاق و بخشش، تفاوتی برای سیستم اقتصادی جامعه و ایجاد تساوی آن ندارد، یعنی اگر مالی چه از روی ریا و یا چه از روی اخلاص انفاق شود برای جامعه و اوضاع اقتصادی آن یکسان است؛ ولی ریا چون روح فرد را آلوده می‌کند و سبب شیطان صفتی در وی می‌شود به همین دلیل تأکید و توجه اصل و اولیه را بر روی افراد و مسئول شناختن آنها گذاشته است. از طرفی قرآن غایت و مقصد مکتب اسلام را خداوند معرفی می‌کند ﴿وَقُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا وَيُولِ لِلْمُشْرِكِينَ﴾ (فصلت: ۶) که تمام اعمال هم باید به قصد نزدیک شدن به او باشد چون که همه امور و فرجام خود انسان هم به او بر می‌گردد. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ (مائده: ۱۸) در حالی که مکاتب بشری مثل لیبرالیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم امور و مسائلی چون آزادی، دموکراسی، عدالت و رفاه اجتماعی، تساوی اقتصادی، ثروت و قدرت و ارتقای جامعه و

مسائل بسیاری از این قبیل را هدف خود قرار داده‌اند و چون مکاتب مقصد را در دنیا و رفع نیازهای آن دیده‌اند، شئون اخلاقی و فضایل انسانی را چندان محترم نمی‌شمارند؛ ولی قرآن با در نظرگرفتن آموزه اعتقاد به هدف بالاتر از این دنیا را بیان کرده که این حیات مادی به صراحت آیه ۶۴ عنکبوت ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ تنها میدان تکاپو و عمل و خودسازی بشر برای تضمین آخرت است. در واقع چون بُعد نگاه موحد در مکتب اسلام فراتر از مکان و زمان این دنیا و نیز فراتر از نیازهای مادی حیوانی است؛ ایمان و عمل صالح در صدر تکاپوی انسان قرار می‌گیرد که البته بشر باید از هر نوع فساد و لغزش هم پیراسته باشد. این همان اصل مهمی است که در مرام و منش مکاتب ماتریالیستی و یا جامعه‌گرایایی ندارد. پس در بیان قرآن، هم هدف، الهی و معنوی است و هم مسیر و چون در مکتب اسلامی هدف خداوند و آخرت است، اسباب و وسیله برای وصول به این هدف هم با اسباب مکاتب سیاسی کاملاً متفاوت است. قرآن در طی آیاتی برخی از این وسایل و اسباب که اسلام برای نیل به هدف خود که همان آخرت و خداست ذکر کرده است. دور شدن از هر نوع شرک و نیز حاکم دانستن پیامبران و رهبران اشخاص ارزش قائل بودن به اصل آزادی برای ملت‌ها ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمَنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (مائده: ۴۸) و امتناع از فخرفروشی و رفع خصومت‌ها با توکل بر خدا و نیز واگذاری فرجام اعمال و امور به خداوند و دعوت یکدیگر به صلح و سلامت و امنیت و نیکی ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿مائدة: ٤٨﴾ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ١١٠) که این اسباب بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی تحقق می‌یابد چرا که در سنت خداوند تغییر و تحول و شرایط زمان و مکان، اعتباری ندارد. ﴿اَسْتَكْبَارًا فِي الْاَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتِ الْاَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ٤٣) در حالی که مکاتب انسانی برای رسیدن به اهداف و نیت خود از هر زور و تفرقه و نفاق و کینه‌توزی بهره می‌گیرند.^{۲۵}

ناسیونالیسم

وجود و رواج اندیشه ناسیونالیسم در عصر مقارن با حیات بازرگان، از جمله جریان‌هایی شد که وی در تفسیر قرآن بدان توجه نمود و از آن تأثیر پذیرفت و سرانجام با آیات قرآنی به تحلیل این اندیشه (ناسیونالیسم) پرداخت. ناسیونالیسم همان مکتب ملی‌گرایی یا ملیت‌گرایی است که از ویژگی آن تکریم هموطن و دفاع از حدود و ثغور آن در برابر استعمارگران و متجاوزان بیگانه که استقلال نام دارد و نیز وطن‌پرستی و برتر و والاتر دانستن قوم و نژاد خود بر دیگر اقوام و ملل، است. در ملی‌گرایی افراطی، اشخاص نیاکان و قوم و ملت خود را برتر و بهتر از همه ارزش‌ها می‌دانند و تمام هدف و مسئولیت خود را بر اعتلای این مهم متمرکز می‌کنند و غیر از این وظیفه، فضیلت و هدف دیگری

نداشته که به همین دلیل به نوعی شرک مبتلا می‌شوند که در قرآن هم شرک نفی شده است و هم برترینی‌های نژادی و ملی و حزبی که اینها خود همه موجب فساد در زمین و نابودی خواهد شد و چون موجبات فسادند، از جمله مناهی قرآن به شمار می‌آیند؛ در آیات ۶۰ بقره ﴿وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ و آیه ۸۳ سوره قصص ﴿لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ و نیز ۴ اسراء ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلَنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ بدان اشاره شده است.

به اعتقاد بازرگان، اگر چه تفوق و برتری نژادی-قومی و ملیتی و در پی آن تجاوز به دیگر اقوام و ملل مورد نفی و مرادف با شرک و موجبات فساد قرار گرفته ولی هم در حیطه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و نیز تجارب تاریخی و اجتماعی مسأله اصالت دادن به رابطه‌ها و قومیت و ملت، به رسمیت شناخته شده است (نه برتری طلبی و اعتلا و سرکشی آن‌ها) که این امر (رسمیت شناختن قومیت و ملیت) در قرآن هم مورد تأیید قرار گرفته است. به عنوان مثال در سوره‌هایی چون اعراف و هود و یونس و مؤمنون به تبلیغ دین و دعوت پیامبران و مواجهه با مردم پرداخته که بر این اساس آن‌ها موظف بودند که نزدیکان و قوم خود را هدایت نمایند. قرآن، دفاع از ذریه و نیز برخی مفاهیم سوره ابراهیم را هم از مصادیق یک نوع ملی‌گرایی می‌داند. به عنوان مثال: در آیه ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَىٰ إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ (ابراهیم: ۳۷) حضرت ابراهیم ° علیه السلام- از خداوند برای نسل خود، طلب رزق و آرامش و رفاه می‌کند. حمایت و دفاع از خانه و سرزمین که در بُعد وسیعتر، با میهن مرادف است نادیده گرفته نشده، بلکه فقر هم تنها مجوز جهاد و جنگ را همین عامل

می‌داند.^{۲۶} قرآن در آیه ۱۳ سوره حجرات ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ تقسیم انسان‌ها به واحدهای اجتماعی از قبیل ملت و قبیله را که یکی جعل الهی و وسیله‌ای برای شناسایی یکدیگر بوده، به رسمیت شناخته است البته به دور از هر تفاخر و تفوق.^{۲۷}

نتیجه‌گیری

با نگاهی به دسته‌ای از آیاتی که بازرگان تفسیر نموده می‌توان دریافت که نوع تحلیل و تشریح آیات قرآنی در نگاه وی متأثر از اندیشه‌ها و جریان‌های برآمده از دوران حیات خود بوده است. اندیشه‌هایی که هر یک با طرح آرا و نظرات متفاوتی به نحوی ایجاد شبهه نمودند. با بررسی و تعمق در این آیات روشن شد که بازرگان تلاش نموده در تفسیر خود به نحوی سه‌گانه قبول، نقد و رد، به این جریان‌ها و مکاتب پاسخ دهد. در واقع وی با نگاه قرآنی به نقد مکاتب نوپدید پرداخته و حد اعتدالی آموزه‌های این مکاتب را مورد تأیید قرآن دانسته است. با این توضیح که قرآن هم از انسان‌دوستی (اومانیزم) و هم از آزادی (لیبرالیسم) و هم ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) سخن گفته ولی در هیچ یک، از مرحله اعتدال و صلاح خارج نشده است. به این معنا که قرآن انسان و قوم و جامعه را به عنوان منتهای تکاپو و آمال بشر در نظر نگرفته، بلکه اصالت را به شئون اخلاقی و فضایل انسانی داده است نه نوع انسان و جامعه و قبیله او و پرستش را تنها به خداوند اختصاص داده برخلاف چیزی که اومانیزم‌ها و سوسیالیست‌ها در نظر داشتند. بازرگان همچنین با ذکر آیات قرآنی، مدعی است برخلاف مکاتب ماتریالیستی چون کمونیزم و مارکسیسم، قرآن به مادیات هم توجه داشته است؛

اما معنویات را مهمتر و برتر دانسته و آخرت و نیز تکامل انسان را اصل و هدف قرار داده و مسیر رسیدن به این هدف را نیز یک مسیری تدریجی همراه با رعایت شئونات و فضایل اخلاقی و معنوی معرفی نموده و توانسته این چنین به بسیاری از اصول مکاتب ماده‌گرا اعم از جبر دیالکتیکی، انقلاب دفعی و یکباره، اقتصاد و ماده‌گرایی صرف و غیره پاسخ دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، ج ۱، صص ۳۵۵-۳۵۱.
۲. علیزاده، حسن، فرهنگ خاص علوم سیاسی، ص ۲۵۹.
۳. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۸، ص ۳۷۹.
۴. جهانبخش، فروغ، اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازرگان تا سروش، ترجمه جلیل پروین، صص ۳۳ و ۳۱.
۵. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۲۷، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.
۶. مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، صص ۱۶-۱۰.
۷. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۲۵، صص ۱۲۹-۱۲۵.
۸. همان، صص ۴۵۲-۴۴۰.
۹. همان، صص ۴۹۳-۴۸۷.
۱۰. همان، ص ۴۹۷.
۱۱. علوی‌تبار، علیرضا، روشنفکری، دینداری، مردم‌سالاری، ص ۲۲.
۱۲. جعفریان، رسول، جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران، صص ۲۸-۲۳.
۱۳. سبحانی، جعفر، مارکسیسم و مذهب، ص ۲۳.
۱۴. کرووتوا، الگانا تانونا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ترجمه پرویز شهریاری، ص ۱۱۸.
۱۵. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ، صص ۷۲ و ۷۱.
۱۶. گلشنی، مهدی، آیا علم می‌تواند دین را نادیده بگیرد؟، ترجمه بتول نجفی، صص ۵۶.
۱۷. فرامرز قراملکی، احد، موضع علم و دین در خلقت انسان، صص ۴۵-۴۲.
۱۸. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، صص ۱۷-۱۴.

۱۹. سبحانی، جعفر، اصالت روح از نظر قرآن، ص ۶۱.
۲۰. مطهری، مرتضی، جهان بینی توحیدی، صص ۴۷ و ۴۶.
۲۱. همان، انسان در قرآن، صص ۲۴-۱۷.
۲۲. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۷، صص ۲۰۲-۱۹۶.
۲۳. همان، ج ۲۵، صص ۱۴۶-۱۴۲.
۲۴. طبری، احسان، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۱.
۲۵. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۲۵، صص ۳۶۷-۳۴۸.
۲۶. همان، ج ۲۵، صص ۴۹۳-۴۸۷.
۲۷. همان، ج ۲۵، صص ۴۳۴-۴۳۱.

منابع:

قرآن کریم.

۱. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۲. بازرگان، مهدی، مجموعه آثار، ج ۸، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.
۳. _____، _____، ج ۲۷، تهران، قلم، ۱۳۹۲.
۴. _____، _____، ج ۲۵، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
۵. _____، _____، ج ۷، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
۶. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۷. جهانبخش، فروغ، اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی از بازرگان تا سروش، ترجمه جلیل پروین، تهران، گام نو، ۱۳۸۳.
۸. سبحانی، جعفر، اصالت روح از منظر قرآن، تهران، نشر علمیه قم، ۱۳۵۸.
۹. _____، مارکسیسم و مذهب، تهران، پیام آزادی، ۱۳۵۸.
۱۰. طبری، احسان، شناخت و سنجش مارکسیسم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۱۱. علوی تبار، علیرضا، روشنفکری، دین‌داری، مردم‌سالاری، تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۹.
۱۲. علیزاده، حسن، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران، روزنه، ۱۳۸۱.

۱۳. فرامرز قراملکی، احد، موضع علم و دین در خلقت انسان، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۳.
۱۴. کروتووا، الگاتا تانونا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ترجمه پرویز شهریاری، تهران، فردوس، ۱۳۸۰.
۱۵. گلشنی، مهدی، آیا علم می‌تواند دین را نادیده بگیرد؟ ترجمه بتول نجفی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.
۱۶. مطهری، مرتضی، جهان‌بینی توحیدی، تهران، صدرا، ۱۳۷۵.
۱۷. _____ انسان در قرآن، تهران، صدرا، ۱۳۸۶.
۱۸. _____ آزادی معنوی، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
۱۹. _____ جامعه و تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۶۹.
۲۰. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، ج ۱، تهران، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۳.

